

فانگ لیزهی متخصص فیزیک نجومی که معروفیت جهانی دارد یکی از سرشناس‌ترین مخالفین حکومت چین است. او که قبلاً معاونت دانشگاه علوم و تکنولوژی استان "آن‌هوی" را به‌عهده داشت در سال ۱۹۸۷ به‌اتهام تحریک دانشجویان جهت شرکت در تظاهرات، که به‌خاطر کسب حقوق و آزادیهای دموکراتیک برپا می‌شد، از سمت خویش برکنار و از حزب کمونیست نیز اخراج گردید. اخیراً که مقامات چینی با خروج وی از کشور مخالفت کردند آندره ساخاروف همراه با گروهی از دانشمندان اروپائی و آمریکائی از مقامات چینی خواستند که با مسافرت فانگ لیزهی به خارج از کشورش موافقت نمایند.

\*\*\*\*

سال ۱۹۸۹ در چین سال مار است. هرچند معلوم نیست که این مار سبب‌ساز فریبی بزرگ باشد، ولی یک چیز قابل پیش‌بینی است و آن این‌که سال مار چینیا را وادار خواهد کرد که به گذشته خود توجه بیشتری بکنند و با نگاه نافذتری به زمان حال خویش بنگرند. سال مار ضمناً هم مصادف است با هفتادمین سالگرد جنبش چهارم ماه مه ۱۹۱۹ یعنی حرکت فرهنگی-سیاسی عظیمی که ناسیونالیسم و نفوذ فرهنگ مغرب‌زمین بانی و باعث آن

# امید و یأس در چین

ترجمه

غلامحسین میرزا صالح

بود. و هم مصادف است با چهلمین سالگرد برقراری رژیم سوسیالیستی در چین به سال ۱۹۴۹. این دو سالگرد می‌تواند - به‌عنوان دو نماد گویا - باعث امید و یأس چینی‌ها شود.

سوسیالیسم چهل ساله چینی مردم را دلسرد کرده است. در سالهای ۱۹۵۰ به‌نظر می‌رسید شعارهایی چون "تنها سوسیالیسم می‌تواند چین را نجات دهد" یا "بدون حزب کمونیست، چین نوین به‌وجود نخواهد آمد" به‌عنوان یک قانون طبیعی مورد قبول عامه مردم قرار گرفته است. ولی نگاهی به چین "نوین" امروز انسان را متوجه می‌سازد که از نیت صادقانه مردم در آن سالها سوء استفاده شده است. در حقیقت نه این‌که در طول چهل سال گذشته چین شاهد هیچگونه تغییر و پیشرفتی نبوده باشد، ولی معیار سنجش موفقیت یا شکست یک دولت باید این باشد که: آیا فاصله آن جامعه از جوامع پیشرفته کمتر شده است یا بیشتر؟ سنجیدن سوسیالیسم چهل ساله چین با این معیار - چه در دوران ماؤ و چه در "سالهای رفورم" دهه گذشته - ما را در مقامی قرار نمی‌دهد که آواز شادی سر دهیم.

گناه شکست چهل سال گذشته را - حداقل نه به‌طور کامل - نمی‌توان به‌حساب سنت



فرهنگی چین گذاشت. واقعیت‌ها آشکارا نشان می‌دهد آن گروه از ممالک و سرزمینهایی که سابق فرهنگ مشابه چین داشته‌اند و در زمان شروع توسعه و پیشرفت، مشابه چین بوده‌اند تقریباً همگی به مدارجی از ترقی دست یافته‌اند.

از سوی دیگر نباید گناه ناکامی چهل ساله را به پای جمعیت جهان و رویه افزایش چین نوشت. مادر وهله نخست باید بپذیریم که افزایش جمعیت خود یکی از "اقدامات سیاسی" عصر مائو بود. مائو خود در سالهای ۱۹۵۰ با کنترل زاد و ولد مخالفت می‌کرد و آن را "دکترین مالتوسی بورژوازی" می‌خواند و به طرق مختلف مشوق افزایش سریع جمعیت بود. از این گذشته - همان‌طور که همه می‌دانند - سالهای سال یکی از بزرگترین عوامل سدکننده رشد اقتصادی چین ارج نهادن بیش از اندازه به سیاست "تضاد طبقاتی" و اختناق سیاسی در سطح بسیار گسترده بود. آیا ما ناگزیریم بپذیریم که هر جامعه پرجمعیتی لزوماً باید موجد چنین تضاد و اختناقی باشد؟ چنین باوری آشکارا غیرمنطقی است.

منطق به ما می‌گوید که ناکامی‌های چهل سال گذشته را می‌بایست به حساب خود نظام اجتماعی گذاشت. به همین خاطر است که امروز در چین برای بی‌گیری امر نوسازی، ایمان و اعتقاد ایدئولوژیک اهمیت و نقش خود را از دست داده است. سوسیالیسم مسوب به لنین، استالین و مائو همه سخت بی‌اعتبار شده‌اند و هم‌زمان با آن شعار جنبش چهارم ماه مه یعنی "علم و دموکراسی" بر سر دستها در گردش است و امید تازه‌ای در دل روشنفکران چینی به وجود آورده است. اصلاحات سالهای اخیر که در اصل به منظور مقابله با تنویر افکار صورت گرفت خود موجب دگرگونیهای اساسی - در قیاس با دوران مائو - شد. ما باید به این تحولات با دید مثبت بنگریم. تأکید بر موضوع اقتصاد - در سیاست داخلی و پایان دادن به برنامه دخالت در امور کشورهای دیگر - در سیاست خارجی، هر دو نمونه‌هایی از پیشرفت است - از طرف دیگر توقیف "دیوار دموکراسی" در نه سال پیش موجد این احساس قابل پیش‌بینی شد که وقتی استفاده از این دیوار جزئی از اصلاحات سیاسی شود، مقامات رسمی دیگر کاری از دستشان ساخته نیست. درستی این ترس و نگرانی در سالهای بعد به اثبات رسید. به چند نمونه توجه کنید:

در زمانی که نادرست بودن دکترین تضاد طبقاتی مائو پذیرفته شده بود، دولتمردان

"چهار اصل مهم سیاسی" خود را اعلام کردند. یعنی حفظ ۱- رهبری حزب کمونیست ۲- دیکتاتوری پرولتاریا ۳- نظام سوسیالیستی ۴- اندیشه‌های مارکس، لنین و مائو سه‌توک. محتوای این چهار اصل چندان شباهتی به "شش اصل سیاسی" مائو ندارد. یعنی همان شش اصلی که سی سال تمام زیرینا و خرسنگ اصول سیاسی "تضاد طبقاتی" را تشکیل می‌داد.

هرچند در قانون اساسی چین آزادی بیان و دیگر اصول حقوق بشر پیش‌بینی شده است ولی حکومت چین نه تنها از دیرباز از تأیید اعلامیه حقوق بشر سر باز زده، بلکه حتی در عمل پاره‌ای از حقوق مسلم مانند آزادی تحقیقات علمی و دانشگاهی را که ارتباط مختصری با مسایل سیاسی داشته باشد کاملاً زیر پا نهاده است. در این مورد نمونه‌های فراوانی وجود دارد. همین اواخر سخنرانی درباره علوم طبیعی به دلایل سیاسی ممنوع شد.

آموزش و پرورش چین که سالهای سال زیر ضربات ویران‌کننده و ضدروشنفکری مائو سه‌توک قرار داشت و از طرف دیگر اعمال سیاستهای ضدفرهنگی، هر یک به تدریج خود سبب شده‌اند که تعداد افراد بسواد چین تقریباً در همان نسبت چهل سال پیش درجا بزند. حتی امروز هزینه آموزش و پرورش چین در قیاس با تولید خالص ملی کشور همان رقم دوران سلطه مائو سه‌توک است. به عبارت دیگر بین ۳۰ تا ۵۰ درصد یائین‌تر از کشورهای است که از لحاظ اقتصادی مشابه چین هستند. دلیل واقعی ویرانی نظام آموزشی و پرورشی چین به قدر کافی روشن است. در سالهای اخیر - بخصوص در مواقعی که نشانه‌های از ناآرامی سیاسی دیده می‌شد - حاکمیت مکرر در تکرار صلح "ثبات و هم‌بستگی" بوده است. گویی که ثبات و هم‌بستگی بدل به یک اصل اساسی و بی‌بدیل شده باشد. اما هر وقت این اصل "عالی" با یکی از علل بی‌ثباتی در جامعه امروز چین - مثلاً ادامه جنگ داخلی با تایوان برخورد می‌کند، از اعمال آن خودداری می‌شود. رهبران چین در جریان پایان دادن به این جنگ چهل و دو ساله - حتی زبانی - از پذیرش "عدم استفاده از نیروی قهریه" در روابط خود با تایوان خودداری می‌کنند.

این مسایل مختلف باعث می‌شود که دائماً در سطح زیرین جامعه چین تخم تضاد افشاندن شود. تظاهرات دانشجویی سال ۱۹۸۶ که علناً خواستار آزادی و دموکراسی بودند فقط باعث علنی شدن این تضاد

گردید. مقامات چینی در کوشش خود برای جلوگیری از اثرات نامساعد این تظاهرات، با توسل به دو مقوله، عملاً عقب‌نشینی کردند. دلیل اول آنان این بود که فرهنگ چین فاقد یک سابقه مردم‌سالاری است. بنابراین چین نمی‌تواند پذیرای یک نظام دموکراتیک باشد. عامه مردم علاقه‌ای به دموکراسی ندارند، در نتیجه نمی‌دانند چگونه از آن استفاده کنند و اگر به آنان دموکراسی داده شود قادر به حفظ آن نیستند و... دوم این‌که توسعه اقتصادی لزوماً نیازمند نظام دموکراتیک نیست. یک نظام دیکتاتوری برای توسعه اقتصادی کارآمدتر است. چیزی که به درد چین می‌خورد یک دیکتاتوری سیاسی است در کنار یک نظام اقتصادی آزاد. اعلام چنین نظریاتی آسان نبود. در وهله اول مردم فهمیدند که آنچه ما داریم یک دموکراسی نیست، بلکه یک دیکتاتوری است و شعارهایی چون "سوسیالیسم دموکراتیک نظام اجتماعی است" خیلی ساده، یک کلاه گشاد بوده است بر سر آنان. از طرف دیگر اگر واقعاً چنین است که مقامات می‌گویند پس چگونه مارکسیسم هنوز ادعا می‌کند که یک ایدئولوژی انقلابی و دوا کننده در چین است؟

نخستین دلیل یاد شده را می‌توان "قانون دخیره" دموکراسی نامید که براساس آن کل ظرفیت هر جامعه برای تحقق دموکراسی همیشه ثابت است. یعنی اگر هر تحول اجتماعی همراه با استقرار دموکراسی شروع شود، در مراحل بعدی نیز دموکراسی در کار نخواهد بود. البته تاکنون هیچکس این قانون را به اثبات نرسانیده، چرا که موارد خلاف و متضاد آن بسیار بسیار فراوان است. به هر جهت دلیل فوق نمی‌تواند نظام دیکتاتوری حاکم بر چین را نجات دهد، بلکه فقط قادر است با توسل به شیوه‌های سخره ما را سرگرم کند.

دلیل دوم به نظر می‌رسد پایه و اساس محکمی داشته باشد. جوامعی وجود دارد که با ادغام دیکتاتوری سیاسی با نظام اقتصاد آزاد به موفقیت‌هایی دست یافته‌اند. هرچند که بعضی از آنها در کاربرد عملی این رویه با شکست مواجه شده‌اند. بنابراین در مورد این قضیه نمی‌توان با توسل به سابق امر تصمیم‌گیری کرد. ولی در مورد چنین این مسئله را باید با طرح این سوال پاسخ داد که: آیا اقتصاد آزاد می‌تواند در کنار نظام دیکتاتوری - از نوعی که در چین برقرار است - به حیات خود ادامه دهد؟ نگاهی کلی به چین سال ۱۹۸۸ ثابت می‌کند که جواب این سوال باید منفی باشد.

نخست در مقایسه با سایر جوامع که کوشیده‌اند دیکتاتوری سیاسی را با اقتصاد آزاد یک‌کاسه کنند، چین به‌طور کلی به‌علت دارا بودن نظام دیکتاتوری متفاوت با سایر کشورها، قادر به پذیرش نظام اقتصاد آزاد نیست. علت آن هم این است که در چین دیکتاتوری سوسیالیستی به‌وسیله نظام "مالکیت عمومی" یا در واقع مالکیت دولتی کاملاً احاطه شده است و ایدئولوژی حاکم بر چین اساساً با هر نوع حق مالکیت خصوصی که لازمه آزادی اقتصادی است منافات دارد. با این‌که تورم شدید سال ۱۹۸۸ به‌روشنی ثابت کرد که تعدیل قیمت‌ها اگر همراه با رفورم در حق مالکیت نباشد کاری است بی‌بهره، ولی عکس‌العمل رهبران چین در مقابله با تورم سال ۱۹۸۸ این بود که به "قدرت عالییه" سیاسی متشبث شوند که این خود بازگشت به رویه "فرماندهی سیاسی" مائو محسوب می‌شود.

دوم همان‌طور که قبلاً خاطر نشان گردید نظام دیکتاتوری حاکم بر چین از نفس افتاده است. هر کس نگاهی به فساد موجود در درون حزب کمونیست بیندازد متوجه این امر می‌شود. "اصلاح نحوه گردش کار در حزب" که ده سال (از سال ۱۹۷۸) به‌درازا کشید، در واقع نتیجه‌ای جز افزایش روزافزون "تقاضاهای نامشروع" یا بهتر است بگوئیم "فساد" به‌همراه نداشت. این فساد که در حقیقت از واگذاری خانه‌های بزرگ به رهبران حزب شروع شد، اینک به سوءاستفاده‌های کلان انجامیده است که به "قاچاق رسمی" معروف است.

حداقل نتیجه‌ای که می‌توانیم بگیریم این است: هیچ دلیل عقلایی وجود ندارد که این نظام بتواند بر فساد که دایم هر حال تخم‌ریزی است قائل شود، بنابراین تنها برای علاج همین مورد ما باید توجه بیشتری به نقش افکار عمومی داشته باشیم و نظام فضایی مستقل‌تری دایر کنیم. و این در حقیقت به‌معنی داشتن دموکراسی بیشتر است. در حال حاضر تمام امید چین در گرو تحقق این واقعیت است که مردم هرچه بیشتر و به‌طور داوطلبانه، از اطاعت کورکورانه رهبران حاکم دست بردارند. مردم به این نتیجه رسیده‌اند که تنها راه ترقی و پیشرفت اجتماعی قبول مباشرت افکار عمومی است، یعنی چیزی که حق دارد آزادانه رهبران را مورد انتقاد قرار دهد. معاون سردبیر یک روزنامه در گوانگزهو اخیراً آشکارا گفته است وظیفه روزنامه او نوشتن مطلب درباره ظهور "طبقه متوسط" در گوانگزهو است نه قلم‌فرسایی راجع به حزب کمونیست. کمی پیش از این مقامات حکومتی برای جلوگیری

از گسترش یک شایعه که دهان به دهان می‌گشت اعلام کردند که مجدانه قصد دارند "درباره" این موضوع که رهبران ترار اول و فرزندانشان در بانکهای خارجی حساب دارند به تحقیق بپردازند. نتیجه این اقدام گسترش بیشتر دو ایده اساسی بود. اول این‌که شهروندان چینی حق دارند به ارزیابی رهبران خویش بنشینند. دوم این‌که روسای تشکیلات عالی اداری از جمله خود تنگ‌شیاوپینگ حق ندارند با مباشرت افکار عمومی مخالفت ورزند و یا آن را رد کنند. این باور قدیمی که "با سروران نباید مخالفت کرد" دیگر خریدار ندارد چرا که شعور دمکراتیک دارد جای آن را می‌گیرد.

همانک با گسترش شعور دمکراتیک، گروههای فشار که قدرت بیشتری در انتقاد کردن از مشروعیت رهبران خواهد داشت شکل می‌گیرد. در واقع نطفه چنین گروههایی قبلاً در چین بسته شده است. همین حالا ما



شاهد تشکیل روزافزون کلوبها، انجمنها، مجالس بحث و گفتگو و سایر اجتماعات غیررسمی در بسیاری حرف و مشاغل و به‌طور کلی در تمام سطوح جامعه چین هستیم. این محافل هریک در حد خود همانند گروههای فشار عمل می‌کنند. دیری نخواهد پایید که دموکراسی از حالت شعاری خارج می‌شود و نقش خود را با فشار اعمال خواهد کرد. هدف از این فشار وادار کردن تدریجی و بدون اعمال خشونت رهبران، به قبول تغییرات در جهت استقرار دموکراسی سیاسی و آزادی اقتصادی است. موارد زیر از جمله موضوعهایی است که معمولاً در مباحثات عمومی مطرح می‌شود:

- ۱- تضمین حقوق بشر. مهم‌تر از همه آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی تشکیل اجتماعات، همچنین آزاد کردن وی‌چینگ‌سنگ.<sup>۳</sup>
- ۲- استقرار نظام اقتصاد آزاد. انجام

تدریجی اصلاحات اقتصادی و از جمله تغییر حقوق مربوط به مالکیت.

۳- حمایت از آموزش و پرورش. تهیه وسایل لازم برای ایجاد یک نظام آموزشی متناسب با سطح اقتصادی چین.

۴- اجرای علنی طرح گلاسنوست به‌منظور ریشه‌کنی فساد.

۵- پایان دادن به جنگ داخلی و برقراری صلح در تنگه‌های تایوان. فراخواندن طرف متخاصم جهت انجام مذاکره و برقراری صلح.

۶- تثبیت اجرای حاکمیت به‌موجب قانون. پایان بخشیدن به اعمال قدرت از طرف افراد غیرمسئول.

۷- تجدید نظر در قانون اساسی. از میان بردن کلیه زیانهای که باعث "تضاد طبقاتی" و تقویت دیکتاتوری می‌شود. تهیه پیش‌نویس قانون اساسی چین که در آن دموکراسی سیاسی و آزادی اقتصادی پیش‌بینی شده باشد.

پیش از این چشم‌انداز راه استقرار دموکراسی در چین سخت و طولانی می‌نمود و به‌نظر می‌رسید که سالها به‌درازا بکشد. شاید یک دهه، یک نسل و یا بیشتر، ولی به‌هر صورت نمی‌توان انکار کرد که حرکت به‌سوی برقراری دموکراسی آغاز شده است. بازگشت از این راه دیگر ممکن نیست.

تاریخ چین از چهارم ماه مه ۱۹۱۹ و همچنین تاریخ چهل سال گذشته (از سال ۱۹۴۹) روشنگر این مطلب است که دموکراسی چیزی نیست که از "آسمان" هدیه شود، بلکه برای تصاحب آن باید مبارزه کرد و آن را به‌دست آورد. ما چینی‌ها نباید دهها سال به انتظار تحقق آن رانو به بغل بگیریم چرا که دموکراسی هم‌اکنون به‌رغم همه ضعف‌ها و ناامیدی‌ها در "زمین" یعنی در چین زاده شده است. من همچنان به آینده‌مان امیدوارم.

(۱) مقصود سرزمینهای وابسته به چین بزرگ مانند هنگ‌کنگ و تایوان است - (یادداشت مترجم انگلیسی.)

(۲) این اصطلاح برای توجیه عمل آن دسته از مقامات چینی است که با بهره‌گیری از قدرت رسمی و روابط اداری، وسایل زندگی یا سایر لوازم و اشیاء را با قیمت نازل از بخش‌های مختلف اقتصادی به‌دست می‌آورند و آنها را با قیمتی بسیار گران به بخش‌های خصوصی می‌فروشند. (یادداشت مترجم انگلیسی.)

(۳) در زمان مخالفت با دیوار دموکراسی وی چینگ‌سنگ دستگیر و در سال ۱۹۷۹ به پانزده سال حبس محکوم شد. (یادداشت مترجم انگلیسی.)